



www.rouzGar.com

نیویورک در کنار تیمز

پیش‌گفتار بر ویراست دوم کتاب *جدال دو توحش*

ژیلبر آشکار — برگردان حسن مرتضوی

اکنون که در جاده‌ی بایرس قدم می‌زنم به محلی می‌اندیشم که بمب ممکن است فرود آید: روی کیوسک روزنامه، در ایستگاه اتوبوس. بر سر مردمی که در مترو ایستاده‌اند. اما من یقیناً سالم هستم. تروریست‌هایی که اکنون خلق می‌کنیم، هنوز دست‌شان به ما نرسیده و جاده‌ی بایرس همان‌طور است که انتظار داشتیم؛ و در حالی که قدم می‌زنم، مردمی که من هرگز آن‌ها را ندیده‌ام توسط نیروهای بریتانیایی و بچه‌های شجاع ما در عراق کشته، زخمی و علیل می‌شوند و آسیب می‌بینند و خودشان نیز مجروح و علیل می‌شوند و آسیب می‌بینند.

آ.ل. کندی (۲۳ مارچ ۲۰۰۳، در آغاز اشغال عراق)

تمام تراژدی‌ها به صورت کم‌دی تکرار نمی‌شوند؛ اصلاً این‌طور نیست. برخی از آن‌ها دوباره به صورت تراژدی حتا چندین بار تکرار می‌شوند تا آن‌جا که سریال ترسناکی را به وجود می‌آورند. داستان‌های متفاوت تروریسم مانند یک سریال است. اکنون تقریباً یک ربع قرن است که تروریسم دولتی بین‌المللی (آمریکایی، بریتانیایی، روسیه‌ای، اسرائیلی، عربی و الی آخر) و نوع اسلامی غیردولتی آن در رشته‌ای از رویدادهای خونین رویاروی هم قرار گرفته‌اند و صحنه‌ی عملیات‌شان پیوسته گسترده‌تر شده است، به ویژه از زمانی که **اسامه بن لادن** پانزده سال پیش علیه متحدان غربی‌اش شورید.

شبکه‌ی القاعده در جنگ چریکی‌اش در سراسر کره‌ی زمین موفق شده است به پایتخت‌ها یا ملت‌های کشورهای گوناگونی ضربه بزند که در جنگ با تروریسم به رهبری **جورج دبلیو بوش** در افغانستان و عراق شرکت کرده‌اند؛

القاعده پس از نیویورک واشینگتن به جریبا (تونس، اهداف آلمانی)، کراچی (اهداف فرانسوی)، بالی (اهداف استرالیایی) و نیز به استانبول، مادرید و لندن ضربه زده است. این فهرستی است چشمگیر هر چند نه نفس گیر. مطابقت آن با فهرست کشورهای عمده‌ای که در ماموریت‌های افغانستان و عراق شرکت داشته‌اند، به وضوح نشان می‌دهد که یک استراتژی بدیع جهانی در کار است - استراتژی‌یی که سران القاعده خود عملاً ادعای آن را دارند.

با این همه پس از هر حمله، سیاستمداران و «متخصصانی» پیدا می‌شوند که با عباراتی فرهیخته توضیح می‌دهند که تمامی این جملات با جنگ‌های آمریکا و متحدانش بی‌ارتباط و به روایتی «ملایم» از «برخورد تمدن‌ها» و «برخورد ارزش‌ها» مربوط است. **تونی بلر** در ۷ ژوئیه ۲۰۰۵، روز بمب‌گذاری لندن که تمام اندیشه‌های بدیعش به ته رسیده بود، طوطی‌وار اظهارات جورج دبلیو بوش را در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تکرار کرد:^۱

افرادی که مرتکب این عمل وحشتناک شده‌اند ارزش‌های خود را با تروریسم بیان می‌کنند و شایسته است که ما نیز در این لحظه ارزش‌های خود را به نمایش بگذاریم. فکر می‌کنم همگی می‌دانیم هدف آن‌ها چیست - آن‌ها می‌خواهند با قتل عام مردم بیگناه ما را مرعوب سازند، می‌خواهند ما را بترسانند تا کاری را که می‌خواهیم انجام ندهیم، می‌کوشند مانع فعالیت عادی‌مان شوند که خود را در انجام آن ذیحق می‌دانیم، و آن‌ها نباید در این امر موفق شوند.^۲

پس به این ترتیب تروریست‌های لندن می‌کوشیدند بریتانیا را از فعالیت عادی‌اش که خود را در انجام آن ذی‌حق می‌داند باز دارند - آیا **تونی بلر** با این گفته اذعان می‌کند که اشغال عراق فعالیت «عادی» انگلستان است و «آن‌ها خود را در انجام آن ذی‌حق می‌دانند»؟ اگر چنین است، پس تایید می‌شود که اندیشه‌ی نخست‌وزیر به نحو نگران‌کننده‌ای دچار وقفه‌ی زمانی شده و یک قرن عقب و در بستر «امپریالیسم جدید»ی است که مشخصه‌ی لفاظی‌های حکومت انگلستان تحت رهبری اوست و به سرعت آوازه‌خوانان ستایشگر و روشنفکران را می‌یابد.^۳

البته تمام این‌ها درست می‌بود اگر حملات ۷ ژوئیه به مشارکت پرشور و شوق لندن در لشکرکشی‌های امپریالیستی آمریکا «ربطی» نداشت، و آن‌هایی که این حملات را انجام دادند قصد دیگری نداشتند جز آن‌که مانع آن شوند تا لندن‌ها آزادانه «روش زندگی» خود را ادامه دهند. این سرنخی است برای «متخصصان» که کارگردانی صحنه را به عهده بگیرند، اما نه در مخالفت با نظرات «اقتدارگرایانه» بلکه در تایید آن‌چه دولت‌ها می‌خواستند بشنوند (و همین توضیح می‌دهد که چرا در وهله‌ی نخست با آن‌ها مشاوره شده است). **اولیور روی**، استاد فرانسوی که در لندن ساکن است، مقاله‌ای را در نیویورک تایمز در فردای پی از بمب‌گذاری انتشار داد که این عنوان را داشت: «چرا آن‌ها از ایالات متحد متنفرند؟ علت عراق نیست.»

بنا به نظر روی «متخصص»، افرادی که در لندن و جاهای دیگر بمب‌گذاری می‌کنند، به اعزام نیرو به معنای اخص کلمه واکنش نشان نمی‌دهند بلکه در عوض این اقدام را «بخشی از پدیده‌ی جهانی سلطه‌ی فرهنگی» می‌بینند.^۴ وی با توسل به دو استدلال می‌خواهد ثابت کند شبکه القاعده به واقع به عراق، افغانستان یا فلسطین علاقه‌مند نیست. نخستین استدلال او این است که حملات ۱۱ سپتامبر پیش از تجاوز به افغانستان و عراق انجام شد - منطقی که در مجموع غیرقابل‌انکار است تا آن حد که بنا به روایت رسمی این تجاوزات واکنش به حملات

۱۱ سپتامبر بودند. متخصص ما اضافه می‌کند که حملات ۱۱ سپتامبر حتی پیش از آغاز «انتفاضه‌ی دوم» در سپتامبر ۲۰۰۰ تدارک دیده شده بودند - انگار او اعتقاد دارد که سرکوب فلسطینی‌ها فقط در سپتامبر ۲۰۰۰ آغاز شد و مردم عراق تا قبل از سال ۲۰۰۳ از آمریکا و انگلستان رنجی متحمل نشده بودند.^۵

در عوض روی باید به یاد آورد که بن‌لادن زمانی به مخالفت با واشنگتن برانگیخته شد که ایالات متحد نیروهایش را در خاک کشورش، پادشاهی عربستان، مستقر کرد - استقراری که فی‌نفسه پیش‌درآمد نخستین جنگی بود که ایالات متحد برضد عراق به راه انداخت. روی مساله را با یک حيله فيصله می‌دهد - «اما آقای بن‌لادن در آن زمان جنگجوی کهنه‌کار جهاد جهانی بود» - انگار روی نمی‌داند که «جهاد جهانی» تحت رهبری بن‌لادن تا آن زمان منحصرآضد کمونیستی بود و نیروهای اشغالگر شوروی در افغانستان را تنها هدف خود می‌دانست.

استدلال دوم «متخصص» ما این است که «در میان تروریست‌ها عملاً نه افغانی، عراقی و فلسطینی» نیست. این استدلال بسیار مخدوش است، پیش از هر چیز به این دلیل که نامی از سعودی‌ها برده نشده است درحالی‌که همه می‌دانند که ۱۵ نفر از ۱۹ نفر هواپیماربای ۱۱ سپتامبر و خود بن‌لادن و بسیاری از اعضای این شبکه اساساً اهل پادشاهی سعودی بودند. در واقع کاملاً به دشواری می‌توان رابطه‌ی مستقیم بین انگیزه‌های آنان و قیومت واشنگتن بر دولت‌های مستبد آنان را منکر شد، رابطه‌ای که به صریح‌ترین شکل در حضور نظامی ایالات متحد خود را نشان می‌دهد.

علاوه بر این، همه می‌دانند که فلسطینی‌ها مدت‌ها دست‌اندرکار «تروریسم جهانی» بوده‌اند. فلسطینی‌ها پیش از تشخیص این‌که این شکل از عمل به آرمان‌شان بیش‌تر صدمه می‌زند تا یاری رساند و به ویژه پیش از آن‌که انتفاضه در دسامبر ۱۹۸۷ به طرز چشمگیری کل چارچوب مبارزه‌ی فلسطین را تغییر دهد، طلعه‌دار آن بودند. سرانجام، آن دسته از عراقی‌ها و افغانی‌ها که مایلند به آمریکا و انگلستان ضربه بزنند از فرصت‌های کافی برای این کار در کشورهای خود برخوردار هستند که در واقع در این رابطه بسیاری از اتباع کشورهای دیگر با قصدی مشابه به هم نزدیک می‌شوند.

مسلمانا، القاعده عوامل خود را از میان افرادی انتخاب می‌کند که با استثمار و سرکوبی سرخورده شده‌اند که بیش از یک عنوان دارد: یا افرادی‌اند که در کشورهای اسلامی تابع سلطه‌ی غرب زندگی می‌کنند و یا مهاجرانی‌اند که در غرب اقامت دارند و در کشورهای اسلامی ریشه دارند. این یک اظهارنظر پیش‌پا افتاده است. توضیح روی که همه چیز را نتیجه‌ی اثرات فرهنگی می‌داند به تیره و تار کردن انگیزه‌های سیاسی تروریسم و مبرا کردن حکومت‌های کشورهای که اتباع‌شان قربانیان «جهاد جهانی» هستند می‌انجامد. او با این پدیده به گونه‌ای برخورد می‌کند که گویی تروریسم پیامد اجتناب‌ناپذیر جهانی شدن است و چنان‌که اغلب اوقات در موقعیت‌های دیگری هم گفته‌اند - یعنی هرگاه مردم به افزایش عدم امنیت اجتماعی که با آن همراه است اعتراض می‌کنند - بخشی از مسیر عادی و اجتناب‌ناپذیر رویدادهاست.^۶

افرادی که چنین حملاتی را اجرا و سازماندهی کردند، خود به اظهارات کسانی پاسخ دادند که می‌کوشیدند انگیزی حملات‌شان را پنهان کنند. در پیامی ویدیویی که شبکه‌ی تلویزیونی الجزیره در ۱ سپتامبر ۲۰۰۵ پخش کرد،

ایمن الزواهری، مشاور و هم‌قطار اسامه بن‌لادن، مستقیماً به تلاش‌های تونی بلر و مقامات او یا کارچاق‌کن‌های داوطلب برای انکار رابطه‌ی مستقیم بین بمب‌گذاری‌های لندن و شرکت انگلستان در گسیل نیرو پاسخ می‌دهد: این تهاجم مبارک، همانند اخلاف پرشکوه آن در نیویورک، واشینگتن و مادرید پس از چند قرن طولانی که دشمن نبرد را به خاک ما می‌آورد و لژیون‌ها و نیروهای سرزمین‌های ما را در چین، افغانستان، عراق و فلسطین اشغال می‌کنند، و پس از آن‌که قرن‌ها سرزمین‌های ما را اشغال کرده بودند و خود در کشور خویش بودند، مبارزه را به خاک آن‌ها برده است...

بلر برای مردمش در قلب پایتخت خود بلا و مصیبت به همراه آورده است و به اراده‌ی پرودگار بیش از این‌ها خواهد آورد زیرا وی هم‌چنان بر این باور است که مردمش ابله هستند و سرسختانه هنوز بر این امر پافشاری می‌کند که می‌تواند با آن‌ها چون احمقانی گیج و منگ رفتار کند. او هم‌چنان برای مردمش تکرار می‌کند که آن‌چه در لندن اتفاق افتاد هیچ ارتباطی با جنایاتی ندارد که در فلسطین، افغانستان و عراق مرتکب شده است.

ای مردم ائتلاف صلیبی، بلر نه تنها برای خون‌های ریخته‌شده‌ی مسلمانان در عراق، فلسطین، چین و افغانستان اهمیتی قایل نیست بلکه به خون شما هم اهمیتی نمی‌دهد، زیرا شما را به آتشگاه عراق می‌فرستد و برای جنگ صلیبی‌اش با اسلام شما را در خانه‌ی خودتان در معرض مرگ قرار می‌دهد.^۷

الزواهری که احتمالاً از شنیدن این ادعای «متخصصان» غربی خمشگین شده که شبکه القاعده در واقع چیزی بیش از عنوانی نیست که حمله‌کنندگان در سراسر جهان مدعی آن هستند بدون این که هیچ پیوند واقعی سازمانی با آن داشته باشند، اظهارات محمد صدیق خان، رهبر بمب‌گذاران انتحاری لندن، را به اظهارات خود ضمیمه کرده است. اظهارات خان پیش از بمب‌گذاری ضبط شده بود تا به روشنی مدرک تردیدناپذیری برای خصوصیت سازمان‌یافته‌ی فعالیت‌های شبکه‌ی تروریستی در مقیاس جهانی باشد. مطالب او در سراسر جهان شنیده شده است: مطمئن هستم که رسانه‌ها دیگر از من چهره‌ای مناسب ترسیم کرده‌اند. این ماشین تبلیغاتی قالبی طبعاً تلاش خواهد کرد تا تصویری از اوضاع ارایه دهد که مطلوب دولت است و توده‌ها را از مواجهه با قدرت و برنامه‌های نگران‌کننده‌شان بترسانند...

دولت‌های شما که به صورت دمکراتیک انتخاب شده‌اند پیوسته به ستمگری بر مردم من در سراسر جهان استمرار می‌بخشند و حمایت‌تان از آنان شما را مستقیماً مسوول می‌کند، چنان‌که من نیز مستقیماً مسوول مراقبت از خواهران و برادران مسلمان خود و گرفتن انتقام آنان هستم. تا زمانی که ما در امنیت نباشیم. شما هدف ما خواهید بود و تا زمانی که شما دست از بمب‌گذاری، مسموم کردن با گاز، زندانی کردن و شکنجه مردم برندارید، ما هم از این مبارزه دست برنخواهیم داشت.

تکرار می‌کنم: در این جا نکته این است که به هیچ‌وجه نباید به آن روی سکه‌ی ماشین تبلیغاتی حکومت‌ها در لندن و واشینگتن بیافتیم و بنا به اظهارات خان اعمالی مانند بمب‌گذاری لندن را کاملاً سیاسی بدانیم و عوامل اجتماعی تعیین‌کننده در آن‌ها را نادیده بگیریم. مثلاً می‌توان با **نوامی کلاین** کاملاً موافق بود که می‌گوید: نژادپرستی چشمگیرترین ابزار برای عضوگیری تروریست‌هاست. اما با یقین بیش‌تری می‌توان گفت که جامعه‌ی انگلستان در

آغاز قرن ۲۱ از بسیاری جوامع غربی معاصر کم‌تر نژادپرست است، بگذریم از این که تمامی جوامع غربی مانند چند دهه‌ی پیش خود هستند. ناکامی‌های اجتماعی و فرهنگی صرف‌نظر از این که در بستر شکاف‌های نژادی حادث شده یا نشده باشند، برای توضیح شدت تنفیری کافی نیستند که موجب می‌شود عده‌ای خود را قربانی کنند تا بدون کوچک‌ترین تمایزی مردم کشوری را که مسوول می‌دانند بکشند. یقیناً، ایدئولوژی نیز به تنهایی نمی‌تواند اقدامات آن‌ها را توضیح دهد.

پرورش افرادی مانند **محمد عطا** و محمد صدیق‌خان، علاوه بر ناکامی‌های اجتماعی و فرهنگی، مستلزم خشم شدیدی است که مناظر خشونت اعمال شده بر قربانیانی که این افراد خود را با آن‌ها یکسان می‌پندارند در آن‌ها برمی‌انگیزند (قربانیانی مانند فلسطینی‌ها، عراقی‌ها، چچنی‌ها، افغانی‌ها و غیره برای مبارزان مسلمانی که به القاعده ملحق می‌شوند). تنها همین مناظر به‌رغم فقدان تجربه‌ای مستقیم از خشونت جنگی غرب می‌توانند خشم و تنفیری را که قربانیان سرکوب غرب یا اعمار آن احساس می‌کنند تیزتر کند و آن‌ها را به مرحله‌ای برساند که حاضر به پذیرش ایدئولوژی به‌شدت متعصبانه‌ی افرادی نظیر بن‌لادن و الزواهری شوند و متعاقباً دست به عمل زنند. برحسب اتفاق، مقاله‌ی نوامی کلاین که در بالا از آن نقل کردیم همین نکته را مورد تایید قرار می‌دهد:

لاروپولیکا گزارش داد که **حسین عثمان**، یکی از افرادی که متهم به شرکت در بمب‌گذاری ناکام لندن در ۲۱ ژوئیه شده، اخیراً به بازجویان ایتالیایی گفته است که آن‌ها خود را با دیدن فیلم‌هایی درباره‌ی جنگ عراق برای این حملات آماده می‌کردند. به ویژه آن‌هایی که صحنه‌های مربوط به کشتار و نابودی زنان و کودکان توسط سربازان انگلیسی و بریتانیایی... و گریه زنان بیوه و مادران و دختران را نشان می‌دادند.»

نوشتن سطور بالا تمام شده بود که با تعجب تفسیر یکسانی را از علل تروریسم به قلم کسی چون **زیگنیو برژینسکی** خواندم:

این یک خودفریبی است که به آمریکایی‌ها گفته شود که انگیزه‌های تروریست‌ها اساساً «نفرت» انتزاعی «از آزادی» است و اقدامات آن‌ها بازتاب خصومت عمیق فرهنگی است. اگر چنین است پس از استهکلم یا ریودوژانیرو نیز باید به اندازه‌ی نیویورک در خطر باشند.

با این همه، علاوه بر نیویورکی‌ها، قربانیان اصلی حملات جدی تروریست‌ها استرالیایی‌ها در بالی؛ اسپانیایی‌ها در مادرید؛ اسرائیلی‌ها در تل‌آویو، مصری‌ها در صحرای سینا و بریتانیایی‌ها در لندن هستند. رشته‌ی سیاسی واضحی این رویدادها را به هم وصل می‌کند: اهداف تروریست‌ها متحدان آمریکا و کشورهای تحت‌الحمايه‌ای هستند که سبب تعمیق دخالت نظامی ایالات متحد در خاورمیانه شده‌اند.

تروریست‌ها با رویدادها، تجارب، تاثرات، نفرت‌ها، اسطوره‌های قومی، خاطرات تاریخی، تعصبات مذهبی و شست‌شوی مغزی عمده‌ی پرورش می‌یابند. آنان هم‌چنین با تصاویری که در تلویزیون می‌بینند و به ویژه با

احساسات خشمناگین نسبت به آنچه که تحقیر بیرحمانه‌ی منزلت خویشان مذهبی‌شان توسط خارجی‌های به شدت مسلح می‌پندارند، شکل می‌گیرند.

برژینسکی به واقع می‌تواند عاقل و هشیار باشد - به ویژه هنگامی که خودش مسوول نیست و در مقامی قرار ندارد که تاثیری مستقیم بر تصمیمات دولت بگذارد، چنان‌که در دولت کلینتون ابتدا از طریق **آنتونی لیک** و سپس **مادلین آلبرایت** توانسته بود اثرگذار شود. با مروری بر گذشته خیلی بیش‌تر می‌تواند هشیار باشد. بدین‌سان، او امروزه، کاملاً به حق از تجاوز به عراق انتقاد می‌کند. می‌نویسد این تجاوز که «با انگیزه‌هایی هنوز ناروشن ترویج شد، بیش از آنچه پیش‌بینی می‌شود خونین و از لحاظ مالی هزینه‌بر بوده است.»

این توصیف عالی و فشرده‌ی کار جورج دبلیو بوش و تونی بلر در عراق است. اما تنها مشکلی که دارد این است که برژینسکی آنچه را که بلافاصله پس از حملات ۱۱ سپتامبر نوشته بود به یاد خوانندگان نمی‌آورد. در آن زمان، پیش از آن‌که دولتمردی مسن و خردمند را ایفا کند، با تقلید نقش **کاتوی پیر** خواهان جنگ با عراق بود و در کنسرتی به اتفاق رقیب جمهوری‌خواه خود، **هنری کیسینجر** آهنگ *Delenda est Carthago* را می‌خواندند: خصوصیت انفجاری آتش‌فشان خاورمیانه و این واقعیت که عراق انگیزه، وسیله و آسیب‌روانشناسی درمانی است که کمک به راستی خطرناکی را در اختیار شبکه زیرزمینی تروریست‌ها می‌گذارد، نباید نادیده گرفته شوند، هر چند دلایل قانون‌باور نشان می‌دهند که «شواهد» قطعی مبنی بر دخالت عراق در ۱۱ سپتامبر وجود ندارد.

این کتاب که در اصل به زبان فرانسه در مارس ۲۰۰۲ انتشار یافت، سریال وحشتناک تروریسم‌های دوقلو را تحلیل کرده است. از آن زمان به بعد دوبار انتشار یافت و سپس در سال ۲۰۰۴ در یک چاپ جیبی به زبان فرانسه، دو بار به زبان انگلیسی و سپس در هندوستان پیش از چاپ مجدد این ویراست جدید انتشار یافت و اکنون هم‌زمان به زبان ایتالیایی انتشار می‌یابد. اثر حاضر پیش از این به زبان‌های عربی، چینی (تایوان)، فارسی، آلمانی، ژاپنی، کره‌ای، سوئدی و ترکی انتشار یافته است. ترجمه‌های دیگری نیز در دست انتشار است.

چنین دامنه‌ی جغرافیایی برای اثر و نویسنده‌ای که از سوی رسانه‌های بزرگ نادیده گرفته شده است، نادر است. با این همه، همراه با عمر درازی که از آن بهره‌مند شد و هم‌چنین تشویق‌های گرم و چشمگیری که پس از انتشار آن از خوانندگان دریافت کرده‌ام - که با حق‌شناسی سپاس خود را از آن‌ها اعلام می‌کنم - به این باور رسیده‌ام که این کتاب کوچک که به دنبال حملات وحشتناک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نوشته شد، پرتو نسبتاً روشنی بر جهانی تاریک افکنده است.

فصل چهارم جدیدی که به ویژه برای این ویراست جدید نوشته شده، این قصد را دارد که با ترسیم یک ترازنامه از لشکرکشی‌های دولت بوش و متحدانش پس از حملات نیویورک و واشینگتن، شناخت کاملتری در اختیار گذارد. تز اصلی این کتاب که همان *جدال توحش‌هاست*، در افغانستان و عراق به موحش‌ترین طریق ممکن تایید شده

است. این تجارب این امکان را فراهم می‌آورد که بر برخی جنبه‌های این جدال نور افکننده و ابعاد دیگر آن کندوکاو شود. سه فصل دیگر، مقدمه و نتیجه‌گیری تغییر نکرده است. درونمایه‌هایی که این فصل‌ها به آن‌ها می‌پردازند، هنوز در قلب رویدادهای جاری‌اند. علاوه بر این، زمان سپری شده از هنگام تحریر آن‌ها از یک سو باید خوانندگان جدید را متوجه سازد که همان پرسش‌ها همچنان مطرح‌اند و از سوی دیگر داوری مطمئن‌تری از اعتبار پاسخ‌های داده شده در این کتاب خواهد داشت.

۱۸ اکتبر ۲۰۰۵

پی‌نوشت

- این مقاله پیش‌تر در ماهنامه‌ی *نقدنو*، سال دوم، شماره‌ی ۱۱، اسفند ۸۴ و فروردین ۸۵ چاپ شده‌است.
۱. نقل در فصل اول کتاب حاضر
 ۲. «رونوشت سخنان نخست‌وزیر تونی بلر»، ۲۷ ژوئیه ۲۰۰۵
 ۳. درباره‌ی دکترین *نوامپریالیستی تونی بلر*، به فصل ۴ این کتاب رجوع کنید.
 ۴. اولیور روی، «چرا آن‌ها از ایالات متحد متفرند؟ علت عراق نیست.» *نیویورک تایمز*، ۲۲ ژوئیه ۲۰۰۵
 ۵. درباره‌ی انگیزه‌های بن‌لادن به فصل‌های ۲ و ۳ این کتاب رجوع کنید. درباره‌ی هزینه‌های انسانی تحریم مردم عراق از ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳ به فصل ۱ رجوع کنید.
 ۶. درباره‌ی رابطه‌ی بین «جهانی شدن» نولیبرالی و رواج دوباره‌ی تروریسم جهانی، به فصل ۳ این کتاب رجوع کنید.
 ۷. گزیده‌هایی از نوار ویدیوی القاعده در تلویزیون در ۱ سپتامبر ۲۰۰۵ (ترجمه از عربی)